

## درس خارج فقه آیت الله جوادی

96/12/21

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: نکاح / نکاح منقطع

**مشتمین** حکمی که مرحوم محقق (رضوان الله تعالی علیه) درباره نکاح منقطع ذکر کردند، مسئله «عده» بود. [1] همان طوری که ملاحظه فرمودید عده وفات مشترک بین همه اینهاست؛ چه عقد دائم و چه عقد انقطاعی، این طور نیست که اختصاصی داشته باشد به بعضی از عقود، و همان چهارماه و ده روز یا مثلاً اگر حامل بود که «ابعد الاجلین» است، و اگر یک روایتی درباره عده منقطعه آمده است که 65 روز است به آن عمل نشده است. پس عده وفات روشن است و آیه مطلق است و مورد عمل اصحاب هم هست و معارضی هم در بین روایات نیست.

**پرسش:** برخی از فقها مانند شیخ مفید و سید مرتضی، اینها درباره عده منقطعه می گویند دو ماه و پنج روز.

**پاسخ:** مستحضرید آن اجماع کلی که «من الصدر الى الساقه» که هیچ مخالفی در مسئله نباشد این طور نیست. همان بزرگوارانی که می گویند 65 روز، به این روایت 65 روز اگر در بعضی از کتاب هایشان عمل کردند، در بعضی از کتاب های دیگر هم مطابق با «ما هو المشهور» معمولاً فتوا می دهند. آنکه ظاهر آیه است مشترک بین همه است و روایات هم همان را تایید می کند، همان «اربعة اشهر و عشرأ» است.

**پس عده** وفات خیلی بحث ندارد. عده غیر وفات که محل بحث است و روایات آن متعرض است و اقوال آن هم متعرض است، صورت مسئله جایی است که آمیزش شده باشد «خلفاً او اماماً» و یائسه نباشد و از آن طرف خردسال هم نباشد؛ نه در حد «لا تحيض» باشد و نه در حد «یاس». پس این سه امر عنصر محوری آن است: اصل آمیزش «خلفاً او اماماً» و یائسه نباشد و «لا تحيض» هم نباشد.

**اینکه سؤال** شده اگر نکاح منقطع بود و چند سال از هم جدا بودند و الآن که مدت تمام شد، آیا عده دارد یا نه؟ روایاتی که دارد اگر آمیزش شده باشد ولو مدت ها گذشته باشد، عده دارد که برخی از آن روایات گذشت و برخی از روایات را بخوانیم تا برسیم به آنچه مرحوم محقق گفته که محور اصلی بحث بود که عده زنی که نکاح منقطع دارد چیست؟

**وسائل** جلد 21، باب 54 از «ابواب مهور» - که بخشی از این روایات در جلسه قبل خوانده شد - روایات سندش هم معتبر هست، مورد عمل اصحاب هم هست. روایت اولی که مرحوم کلینی [2] (رضوان الله تعالی علیه) نقل می کند این است که حضرت در آن سؤال و جواب فرمود: «إِذَا أَفْخَلَهُ وَجِبَ الثَّغْلُ وَالْمَهْرُ وَالْعِدَّةُ» [3] آنکه سؤال شده بود این بود که اگر آمیزش شده و در اثر مسافرت هفت هشت سال یکدیگر را ندیدند، فرمود همین که آمیزش شده باشد اگر

انقضای مدت باشد یا هبه مدت باشد یا به «احد انحاء» اینها از یکدیگر جدا بشوند، همان طوری که مهر ثابت است عده هم ثابت است.

در روایت چهارم این باب که آن را هم مرحوم کلینی [4] (رضوان الله تعالی علیه) نقل کرده است از «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي غُمَيْرٍ عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبُخْتَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا تَقَى الْجَنَانُ وَجِبَ الْمَهْرُ وَالْعِدَّةُ وَالْغُسْلُ» [5].

در روایت هشت این باب که آن را مرحوم شیخ طوسی نقل کرده است از «حَفْصِ بْنِ الْبُخْتَرِيِّ» از امام صادق (سلام الله علیه) «فِي رَجُلٍ دَخَلَ بَامْرَأَةٍ»، حضرت فرمود: «إِذَا تَقَى الْجَنَانُ وَجِبَ الْمَهْرُ وَالْعِدَّةُ» [6].

روایتی که در جلسه قبل از جلد دوم وسائل خواندیم برای همین جهت بود. روایتی که در جلسه قبل از جلد دوم خواندیم که احکام طهارت و غسل است، آن جا سؤال کرده است که رجلی است که «مِنْ خَلْفِهَا» این کار را کرده، فرمود: «أَخَذَ الْمَأْتِيَيْنِ» [7]. اگر در روایات آمده «إِذَا اتَى الرَّجُلُ بَامْرَأَةٍ»؛ «اتى» چه از خلف چه از امام، «لأن الخلف أحد المائتين»، به همین جهت ما این روایت جلد دو وسائل را خواندیم؛ یعنی جمیع آثار امام بر خلف بار است، «الا ما خرج بالدليل». «لأنه أحد المائتين» این اطلاق کلی است و اصل کلی است.

پس چند تا روایت دارد به اینکه به مجرد آمیزش، عده است. پس اینکه سؤال شده اگر چند سال فاصله شود و یکدیگر را نبینند عده هست یا نه؟ آن معلوم می شود که اصل عده نگهداری که می گویند برای صیانت رحم از اختلاط میاه است، آن در حد حکمت است. نشانه آن این است که از خلف هم همین حکم را دارد و صرف این «أحد المائتين» است، سخن از اختلاط میاه و مانند آن نیست. این تتمه بحث جلسه قبل بود.

اما آنچه که به مباحث خود ما برمی گردد در باب اینکه عده نکاح منقطع دو حیض است «كما ذهب اليه بعض»، یا یک حیض است «كما ذهب اليه بعض»، یا «شهر و نصف» است «كما ذهب اليه بعض»، یا «خمسة و اربعون يوماً أو ليلة» است «كما ذهب اليه بعض». آن «شهر و نصف» با «خمسة و اربعون» می تواند هماهنگ باشد؛ چون 45 روز همان «شهر و نصف» می شود. این قول سوم و چهارم می تواند به یک جایی برگردد؛ اما آیا «حیضة» یا «حیضتان» یا «شهر و نصف»؟ روایتی که مورد استناد مرحوم محقق هست و صاحب جواهر [8] هم از او حمایت کرده، روایت هشت باب چهار هست و از باب 22 هم روایتی داریم.

وسائل جلد 21 صفحه نوزده، روایت هشت باب چهار از «ابواب متعه»؛ این روایت را مرحوم کلینی [9] (رضوان الله تعالی علیه) «عَنْ عَلِيٍّ» - همان «علی بن ابراهیم» - «عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي غُمَيْرٍ عَنْ أُذَيْنَةَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ الْمُتْعَةِ فَقَالَ الْقَعْدَةُ الْمَلِكُ بْنُ جُرَيْجٍ»؛ یکی از شاگردان و اصحاب حضرت بود و حضرت ارجاع می داد. این هم شاگردپروری بود و هم مجتهدپروری که - ان شاء الله - یک بحث جداگانه ای باید باشد؛ منتها اجتهاد آن روز آسان تر بود. اینها را مسئله گو تربیت نمی کردند، اینها را مفتی تربیت می کردند که - ان شاء الله - یک روزی جداگانه باید بحث شود. اینکه «زراره» و مانند «زراره» از حضرت سؤال می کنند که به چه مناسبت مسح بعض راس کافی است، در حالی که خدای سبحان دارد: «وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ» [10] سرتان را باید مسح بکشید، چه اینکه عده ایی کل سر را دارند یا غسل یا مسح می کنند، چرا بعض مسح سر کافی است؟ برهان حضرت این بود که فرمود: «لِمَكَانِ الْيَأَى» [11] او می خواهد

مجتهد بشود، نمی‌خواهد مسئله یاد بگیرد؛ وگرنه اگر می‌خواست مسئله یاد بگیرد در حضور امام زمانش دیگر سؤال ندارد! حضرت فرمود بعض باشد، حضرت فرمود: «لَمَّا كَانَ الْيَوْمَ»؛ این می‌شود: «يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابُ وَالْحِكْمَةُ» [12] نه مسئله گفتن. شواهد فراوانی است که افراد عادی که می‌آمدند به عنوان جواب سؤال مسئله می‌گفتند، شاگردان مخصوصشان را به عنوان مجتهد می‌پروراندند؛ منتها اجتهاد در آن عصر خیلی آسان‌تر بود و این مشکلات رجال را نداشت، تعارض نصوص نداشت و مانند آن. اگر به اجازه امام نبود که «زراره» این حرف را نمی‌زد.

وقتی این شخص «اسماعیل بن فضل هاشمی» می‌گوید من از وجود مبارک امام صادق (سلام‌الله‌علیه) سؤال کردم که حکم متعه چیست؟ معلوم نیست که محور سؤال مدت متعه بود؟ سیغه متعه بود؟ مهریه متعه بود؟ چه بود؟ از جواب معلوم می‌شود که محور سؤال چه بود. حضرت فرمود: «الْعَبْدُ الْمَلِكُ بْنُ جُرَيْجٍ»؛ او را ملاقات کن، «فَسَلِّ عَنْهَا»؛ از احکام متعه بپرس، «فَإِنَّ عَبْدَهُ مِنْهَا عِلْمًا»؛ او در این رشته کار کرده است، نه اینکه مسئله متعه را بلد است و مسئله‌گو است؛ نه، علم متعه پیش او هست، او در این رشته کار کرده است. «اسماعیل بن فضل هاشمی» می‌گوید من به ملاقات «عبد الملک بن جریح» رفتم، «فَلَقِيْتُهُ»؛ بعد سؤال را مطرح کردم. «عبدالملک» «أَمَلَى عَلَيَّ شَيْئاً كَثِيراً فِي اسْتِخْلَافِهَا»؛ چون متعه در آن روز «خِلافاً لِّ» عده‌ای می‌گفتند - معاذالله - این بدعت است و مانند آن، از پیروان سقیفه که مخالف بودند من دیدم که «عبدالملک» روایات فراوانی ارائه کرده است که متعه حلال است. «وَكَانَ فِيمَا رَوَى لِي فِيهَا ابْنُ جُرَيْجٍ» این است، که «لَتُسْرِفِيهَا وَفَتْ وَ لَا عَدَدٌ إِنَّمَا هِيَ بِمَنْزِلَةِ الْأَمَاءِ يَتَزَوَّجُ مِنْهُنَّ كَمَا شَاءَ وَ صَاحِبُ الْأَرْبَعِ يَنْسَوِي بِتَزَوُّجٍ مِنْهُنَّ مَا شَاءَ بِغَيْرِ وَلِيٍّ وَ لَا شَهْوَةٍ»؛ نه عدد خاص در آنها معتبر است، نه اذن ولی شرط است، نه حضور شاهد. «فَإِذَا انْقَضَى الْأَجَلُ بَاطِلٌ مِنْهُ بِغَيْرِ طَلَاقٍ»؛ پس حدوثاً و بقائاً با نکاح دائم فرق دارد. «وَيُعْطِيهَا الثَّنَى الْبَسِيرَ وَ عَدَّتْهَا حَيْضَتَانِ»؛ حالا یا «بانقضاء المدة» یا «بهبه المدة» یا به علل و عوامل دیگری اگر از هم جدا بشوند، این زن اگر بخواهد به عقد دیگری در بیاید دو بار باید عادت شود، اگر عادت نمی‌شود «وَ إِنْ كَانَتْ لَا تَحِيضُ فَخَمْسَةٌ وَ أَرْبَعُونَ يَوْمًا»، 45 روز. املاء کرد و من هم اینها را یادداشت کردم و نوشتم و آوردم خدمت امام صادق (سلام‌الله‌علیه). «فَأَتَيْتُ بِالْكِتَابِ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ» که عرضه بر معصوم بشود که آیا اینها را درست گفته یا نه؟ حضرت فرمود: «صَدَقَ وَ أَقْرَبَ»؛ این را تصدیق کن، یک؛ از نظر عمل هم براساس این قرار بگیر، دو. «قَالَ ابْنُ أَذِينَةَ وَ كَانَ زُرَّارَةً» این «ابن اذینه» در صحنه حاضر بود، وگرنه نه سائل بود نه مجیب؛ سائل «اسماعیل بن فضل هاشمی» است، مجیب «عبدالملک بن جریح» است، به عرض وجود مبارک امام صادق (سلام‌الله‌علیه) رساندند؛ اما راوی این مسئله «عمر بن اذینه» است. «قَالَ ابْنُ أَذِينَةَ وَ كَانَ زُرَّارَةً يَقُولُ» این «کان یقول» یعنی فتوای رسمی او بود، نه اینکه یکبار این حرف را زده. «وَ كَانَ زُرَّارَةُ يَقُولُ هَذَا وَ يَخْلُصَانَهُ الْحَقُّ» می‌گوید بله این «حیضتان» حق است، «إِنَّمَا أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ إِنْ كَانَتْ تَحِيضُ فَخَمْسَةٌ وَ إِنْ كَانَتْ لَا تَحِيضُ فَخَمْسَةٌ وَ نِصْفٌ»؛ یعنی آنچه را که «عبدالملک بن جریح» گفته، آن بله صاحب فتواست و حق است، نه اینکه در برابر امام صادق (سلام‌الله‌علیه) بگوید این قول دیگر هم هست. می‌گوید اینکه این مرجع تقلید فرمود حق فرموده، بله نظر شخصی ایشان این است؛ ولی به نظر ما اگر این زن «تحیض» یک حیض باید ببیند کافی است و اگر «لا تحيض» یک ماه و نصف. ایشان گفته بودند که «حیضتان» و اگر «لا تحيض» 45 روز؛ یعنی یک ماه و نصف؛ ما هم در آن دومی با هم موافق هستیم، اما در اولی نظر ما با نظر ایشان فرق می‌کند.

غرض این است که نمی‌خواهد «زراره» - معاذ الله - بگوید به اینکه در برابر نظر حضرت، نظر من این است! نه، من هم شاگرد حضرت هستم، او هم شاگرد حضرت است، من هم صاحب نظر شدم، او هم صاحب نظر شده است هر دو از فرمایشات ائمه استفاده کردیم. من آن‌طوری که استفاده کردم این است که اگر «تحیض» یک حیض است، «لا

تحیض» یک ماه و نیم است؛ ایشان نظرش این است که اگر «تحیض» دو حیض است، اگر «لا تحیض» یک ماه و نیم است. ما در یک ماه و نیم با هم اتفاق داریم؛ اما در «تحیض» اختلاف داریم، نه اینکه در برابر حضرت نظرشان باشد. این هم نشان می‌دهد که اینها به علم غیب عمل نمی‌کنند، چون به هر حال «احدهما» حق است. آن شاگرد به این فتوا رسید، این شاگرد به این فتوا؛ هر دو مجتهد بودند مرجع بودند فتوا می‌دادند، هر دو هم از امام استفاده می‌کردند. «زراره» - معاذ الله - نمی‌خواهد بگوید که من در برابر امام نظر دارم و نظرم این است! من در برابر «عبدالملک بن جریح» نظر دارم و نظر من این است، شما هم مختار هستید؛ لذا به فتوای او احترام گذاشته است و گفته به اینکه «وكان زرارَةُ يَقُولُ هَذَا وَ يَخْلِفَانَهُ الْحَقُّ»؛ قسم به خدا این حق است، برای اینکه این شخص مرجع است و فتوا داده و فتوای او حق است، اما نظر من چیزی دیگر است.

غرض این است که اینها مسئله‌گو نبودند، اینها مرجع بودند. اینکه می‌بینید «ابان بن تغلب» - این را «نجاشی» نقل کرده است - وقتی محضر امام صادق (سلام‌الله‌علیه) وارد شد، حضرت به خدمتگزار فرمود: «**أَلْقِ الْوَسَادَةَ لِأَبَانٍ**»؛ [13] «**حدثنا ابان بن محمد بن ابان بن تغلب قال: سمعت ابي يقول: دخلت مع ابي ابي عبد الله (عليه السلام) فلما بصر به امر بوسادة فلقيت له و صافحه و اعتنقه و ساءله و رحب به.**» (این تشک را بیار پهن کن برای آقا! یک چنین مقامی داشت! این امام دارد شاگردش را که یک مرجع تقلید است این‌طور تربیت می‌کند و احترام می‌کند، این امام است! حالا اگر اختلاف نظر داشتند می‌رفتند خدمت امام و سؤالات را می‌کردند.

پس ظاهر روایت هشت باب چهار این است که «حیضتان» باشد. در باب 23 هم روایتی است که تایید می‌کند که باید «حیضتان» باشد - البته مخالف آن در باب 22 هست - روایت شش باب 23 این است وسائل، جلد 21 صفحه 56 از تفسیر عیاشی است - حیف این تفسیر که بخشی از این تفسیر در دسترس نیست! - «**الْعِيَّاشِيُّ فِي تَفْسِيرِهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي الْمُنْعَةِ قَالَ نَزَلَتْ هَذِهِ آيَةُ «فَمَا اسْتَمْنَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَاتَوْهُنَّ أَجُورَهُنَّ فَرِيضَةٌ وَ لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيهَا تَرَضِيئُهُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ»**»، آن‌گاه حضرت فرمود: «**لَا بَأْسَ بِأَنْ تَرِيذَهَا وَ تَرِيذَكُمَا إِذَا انْقَطَعَ الْأَجَلُ بَيْنَكُمَا**»؛ بار دیگر هم می‌توانید این عقد انقطاعی را برقرار کنید، و این چنین می‌گویید: «**اسْتَخْلَلْتُكَ بِأَمْرِ آخَرٍ بِرَضَا مِنْهُ**»، بعد فرمود: «**وَ لَا تَجُلُ لِغَيْرِكَ حَتَّى تُلْقِيَّ عِدَّتَهَا وَ عِدَّتَهَا حَيْضَتَانِ**». طبق این روایت و روایت هشت باب چهار، عده نکاح انقطاعی دو حیض است. البته این روشن است کسی که «تحیض» دو حیض باید عده بگیرد، این منافات ندارد با حکم دیگر که اگر «لا تحیض»، «شهر و نصف» باشد به یک تعبیری، «خمس و اربعون یوماً» باشد به تعبیر دیگر؛ یعنی 45 روزی که همان یک ماه و نیم می‌شود. چون این که دارد «حیضتان» معنای آن این نیست که اگر دو حیض نبود عده ندارد. این معلوم است که در صورتی که «تحیض» عده‌اش حیضتان است، حالا اگر «لا تحیض» چه؟ این روایت ساکت است و حرفی برای گفتن ندارد. آن وقت آن روایتی که دارد اگر «لا تحیض»، «خمس و اربعون یوماً»، آن مرجع است.

این‌گونه از روایت‌ها که سخن مرحوم محقق را تامین می‌کند، سخن صاحب جواهر را تامین می‌کند و مانند آن؛ اما آیا روایاتی هست که مخالف این باشد و مخالفان به آن تمسک کرده باشند یا نه؟ آن باب دیگری دارد. بعضی از روایات است که مرحوم صاحب جواهر و دیگران از قول «زراره» به عنوان کمک و به عنوان تایید گرفتند، آن نمی‌تواند شاهد جمع باشد یا شاهد تایید باشد و حرف دیگران را باید که از جلد 22 وسائل یافت. روایاتی که در جلد 22 هست یکی باب چهل هست که در باب چهل تایید می‌کند آن فرمایش مرحوم محقق را؛ ولی آن چنان

نیست که هیچ محذوری در قبل یا در بعد از آن نباشد.

روایت دوم باب چهل که مرحوم کلینی [14] از «عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي نَخْرَانَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ خَمْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ» نقل کرد این است که «قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ طَلَّاقُ الْعَبْدِ لِلْأَمَةِ تَطْلِيقَانِ»؛ درباره سه طلاقه که بر مرد حرام می‌شود تا اینکه مثلاً «حَتَّى تُنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ» [15] درباره عبد دو طلاقه است، نه سه طلاقه. «طَلَّاقُ الْعَبْدِ لِلْأَمَةِ تَطْلِيقَانِ وَأَجْلُهَا حَيْضَتَانِ إِنْ كَانَتْ حَيْضَتَانِ تَحِيضُ وَأَجْلُهَا شَهْرٌ وَ نِصْفُ» [16] امه عده او اگر در سنّ «تحیض» باشد و «تحیض» بشود، دو حیض است و اگر «لا تحیض» باشد 45 روز است؛ یک ماه و نیم است. در بعضی از روایات دارد که متعه «کالامه» است، اگر متعه «کالامه» است و امه عده او «حیضتان» است؛ پس عده متعه «حیضتان» است. پس یک روایت هشت باب چهار و همچنین روایت تفسیر عیاشی، اینها دلالت می‌کند بر اینکه عده عقد انقطاعی دو حیض است. روایت دو باب چهل دارد که عده امه دو حیض است و این هیچ دلالتی نسبت به مسئله ما ندارد. آن تنزیلی که می‌گوید «المتعة كالامة»، از آن می‌شود استفاده کرد که عده متعه دو حیض است. حالا این اولی باید کاملاً تحکیم بشود؛ یعنی «منزل علیه» تحکیم بشود تا حکم آن «منزل» روشن شود.

پس روایت دو باب چهل می‌گوید به اینکه عده امه دو حیض است. روایت سوم این باب هم که باز مرحوم کلینی [17] نقل کرده است این است که «محمد بن مسلم» از وجود مبارک امام باقر (سلام الله علیه) دارد: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: عِدَّةُ الْأَمَةِ حَيْضَتَانِ وَقَالَ إِذَا لَمْ تَكُنْ تَحِيضُ فَبِشُعْبَةِ الْحَزَّةِ» [18] حالا ذیل این روایت باید با شاهی تثبیت بشود، ولی اصل آن فرمود عده امه دو حیض است. اگر روایتی بفرماید که «المتعة كالامة» یعنی عده او دو حیض است.

در روایت پنج باب چهل که مرحوم شیخ طوسی «بإسناده عن الحسن بن سعيد عن محمد بن الفضل عن أبي الحسن عليه السلام» نقل کرده است این است که «طَلَّاقُ الْأَمَةِ تَطْلِيقَانِ». این روایت سه طلاقه ندارد، این دو طلاقه است «فَلَا تُحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تُنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ». «وَعِدَّتُهَا حَيْضَتَانِ فَإِنْ كَانَتْ قَدْ قَعْنَتْ عَنِ الْمَجْبُوسِ» حیض نمی‌بیند، «فَعِدَّتُهَا شَهْرٌ وَ نِصْفُ» [19] یک ماه و نیم که همان 45 روز است.

تا این‌جا هیچ ارتباطی با بحث ما ندارد. اگر یک روایتی یافتیم که می‌گوید «المتعة كالامة»، چون امه عده او «حیضتان» است، ثابت می‌شود که عده متعه هم «حیضتان» است؛ این در صورتی که مسبوق به قرینه خلاف نباشد، ملحق به قرینه خلاف نباشد، یک تنزیلی باشد. بله اگر تنزیلی است که نه سابقه آن برخلاف این تنزیل است و نه لاحق آن برخلاف این تنزیل است، به آن استدلال می‌شود. اما مشکل اساسی این است که آن روایت‌هایی که تنزیل می‌کند می‌فرماید به اینکه «المتعة كالامة»، نظیر «الطَّلَاقُ فِي الْبَيْتِ صَلَاةٌ» [20] نیست تا ما بگوییم این‌جا «تَا صَلَاةٌ إِلَّا بِطَهْوَرٍ» [21] این‌جا هم «لا طواف الا بطهرو»؛ این مسبوق به قرینه خلاف است، مقرون به قرینه خلاف است، یک صدی دارد که با این هماهنگ نیست.

البته دوتا مشکل ما داریم: یکی اینکه همان‌طوری که در خود متعه روایت مختلف است، بعضی دارد «حیضتان» و بعضی دارد «حیضة»؛ درباره امه هم همین اختلاف هست، بعضی دارد «حیضتان» و بعضی دارد «حیضة». حالا اگر چنانچه روایتی داشتیم که دارد تنزیل می‌کند می‌فرماید: «المتعة كالامة» این «كالامة» است در «حیضتان» یا در «حیضة واحدة»؟ گذشته از اینکه مسبوق «بما يصلح للقرينة على الخلاف» است، گذشته از اینکه نمی‌شود به این تنزیل تمسک کرد، امه هم دوتا حکم دارد. روایات امه هم دو طایفه است: یکی دارد که عده امه «حیضتان» است و یک طایفه دارد که عده امه

«حیضة واحدة» است؛ همان طوری که در خود نکاح منقطع است. حالا بر فرض یک روایتی داشتیم که فرمود: «<sup>المتعة</sup> کالامة»، این تنزیل به کدام طرف است؟ تنزیل کدام طرف به کدام طرف است؟ اگر تنزیل مطلق به مطلق باشد که درست است؛ یعنی دو طایفه روایت مربوط به امه است و دو طایفه روایت هم درباره متعه است، این ثابت نمی‌کند که عده امه «حیضتان» است. اگر این نبود، می‌شد که ما از آن تنزیل استفاده کنیم.

روایت شش باب چهل این است می‌گوید: «<sup>فَلْيُطْلَى عَبْدُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا تَغْتَدُّ الْأُمَةُ مِنْ مَاءِ الْعَبْدِ قَالَ حَيْضَةً</sup>». [22] این «حَيْضَةً» درباره نکاح منقطع هم هست. حالا اگر یک تنزیلی داشتیم که «<sup>المتعة كالامة</sup>»، این «منزل علیه» محور تنزیل چیست؟ درباره خود متعه که دو طایفه است، درباره امه هم که دو طایفه است، حالا این تنزیل چه اثری دارد؟! اگر این تنزیل تام باشد و محفوظ به قرینه برخلاف نباشد. لذا مرحوم شیخ و مانند او آمدند این روایت را توجیه کردند که بتوانند با روایات دیگر هماهنگ کنند. الآن ما باید که مشکل داخلی‌مان را حل کنیم. تا این‌جا از آن تنزیل کاری ساخته نیست.

«<sup>فتحصل</sup>» که استدلال مرحوم محقق و مرحوم صاحب جواهر و مانند او این است که اگر این زن در سنّ «تحیض» باشد عده او «حیضتان» است، نباشد گاهی تعبیر «<sup>شهز و نصف</sup>» و گاهی «<sup>خمس و اربعون</sup>». این حرف اینهاست. در روایاتی دیگر که معارض است، بین آن روایات معارض و اینها چگونه باید جمع کرد؟

- 
- [1] شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام (ط - اسماعیلان)، المحقق الحلّی ج 2، ص 251.
  - [2] الکافی - ط الاسلامیة، الشیخ الكلینی ج 6، ص 109.
  - [3] وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج 21، ص 319، أبواب المهور، باب 54، ح 1، ط آل البيت.
  - [4] الکافی - ط الاسلامیة، الشیخ الكلینی ج 6، ص 109.
  - [5] وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج 21، ص 319، أبواب المهور، باب 54، ح 4، ط آل البيت.
  - [6] وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج 21، ص 320، أبواب المهور، باب 54، ح 8، ط آل البيت.
  - [7] وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج 2، ص 200، أبواب الجنابة، باب 12، ح 1، ط آل البيت.
  - [8] جواهر الکلام، الشیخ محمد حسن النجفی ج 30، ص 197.
  - [9] الکافی - ط الاسلامیة، الشیخ الكلینی ج 5، ص 451.
  - [10] مائده/سوره 5، آیه 6.
  - [11] الکافی - ط الاسلامیة، الشیخ الكلینی ج 3، ص 30.
  - [12] بقره/سوره 2، آیه 129.
  - [13] رجال النجاشی، أبی العباس أحمد بن علی النجاشی ج 1، ص 11.
  - [14] الکافی - ط الاسلامیة، الشیخ الكلینی ج 6، ص 169.
  - [15] بقره/سوره 2، آیه 23.
  - [16] وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج 22، ص 256، أبواب العدد، باب 40، ح 2، ط آل البيت.
  - [17] الکافی - ط الاسلامیة، الشیخ الكلینی ج 6، ص 170.

- [18] وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج22، ص256، أبواب العدد، باب40، ح3، ط آل البيت.
- [19] وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج22، ص257، أبواب العدد، باب40، ح5، ط آل البيت.
- [20] عوالي اللئالي، محمد بن علي بن ابراهيم ابن ابي جمهور الأحسائي ج2، ص167.
- [21] من لا يحضره الفقيه، الشيخ الصدوق ج1، ص33.
- [22] وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج22، ص257، أبواب العدد، باب40، ح6، ط آل البيت.